

# تک برگی راه کارگر

روزنامه سیاسی کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) سردبیر: ارژنگ بامشاد شنبه 17 اسفند 1381-8 مارس 2003 شماره 162

## همصدا با زنان جهان، با صدایی رسا علیه ستم جنسی روز جهانی زن را گرامی داریم

همصدا با زنان جهان، با صدایی رسا علیه ستم جنسی روز جهانی زن را گرامی داریم. امسال در "روز جهانی زن" با صدایی رسا علیه ستم جنسی و سرکوب، هم صدا با همه ی زنان جهان، شرکت می کنیم. مراسم 8 مارس به یمن مبارزات آزادی خواهانه ی مردم و با پایداری و جسارت زنان، امسال نیز چون سال گذشته، حتی در ابعادی وسیعتر و علنی تر، به خیابان ها و تالار های عمومی راه می یابد.

جز چند سالی، در فاصله ی تثبیت حکومت های استبدادی در هر دو دوره ی پهلوی و جمهوری اسلامی، زنان مجاز به برگزاری علنی و رسمی این روز جهانی در ایران نبوده اند. هر دو رژیم آزادی ستیز تلاش کردند تا روزهای دیگری را به جای روز زن تحمیل کنند. بازماندگان رژیم گذشته حتی اکنون در قالب اپوزیسیون نیز تلاش می کنند تا روز دیگری را به عنوان روز زن رایج کنند تا زنان ایرانی را از مبارزات مشترک و مترقی جهانی دور نگاه دارند. اما زنان ایرانی نشان داده اند که درست به جهت جهانی بودن این روز و مبارزه و همبستگی فراملی علیه ستم جنسی، که معنای روز زن است، 8 مارس را روز خود می دانند.

مراسم این روز به جهت علنیت بی سابقه اش پس از اولین 8 مارس پس از انقلاب، امسال از چشم رسانه های بین المللی نیز پنهان نمی ماند. حتی رسانه های داخلی هم نمی توانند بی اعتنا بمانند. 8 مارس امسال و برگزاری علنی و اعتراض آمیز آن به همه نشان خواهد داد که جنبش بیداری زن ایرانی که ثمره ی مبارزات مستقل خود آنان است، دیگر سر باز ایستادن ندارد. برگزاری مراسم روز زن در اشکال متنوع خود نشان از اعتماد به نفس و موقعیت تهاجمی این جنبش در مقایسه با سال های گذشته دارد. 8 مارس امسال نوید دهنده ی وجود و رشد سازمان های زنان در اشکال گوناگون خود در شرایط کشوری استبداد زده است.

باید از تریبون هایی که در این روز به وجود می آیند سود جست و اهمیت جنبش زنان را به عنوان یکی از نیروهای عمده در معادلات سیاسی ایران به همگان یادآوری کنیم و درست به همین جهت بر استقلال جنبش بیداری زنان پای فشاریم. این جنبش تنها در استقلالش از دولت و مراکز قدرت داخلی و جهانی است که می تواند نقش واقعی و در خور خود را در رهایی زنان از نابرابری ها و گسترش و تعمیق دموکراسی در ایران بازی کند.

اکنون دیگر همه در جهان از قضاوت سران زن ستیز و سرکوب سیستماتیک زن در ایران جمهوری اسلامی آگاهند. این آگاهی و انزجار افکار عمومی مردم جهان کار را به آن جا کشاند که اتحادیه اروپا نیز سرانجام پس از سال ها فشار پیگیرانه ی زنان فعال و سازمان های اپوزیسیون در خارج و اوج گیری مبارزات و اعتراضات زنان در داخل کشور، چاره ای جز مشروط کردن معاملات اقتصادی خود

با دولت ایران به اصلاحاتی در زمینه ی مسایل حقوق بشر و به ویژه زنان ننید. یکی از شروط اتحادیه اروپا پیوستن ایران به کنوانسیون جهانی رفع تبعیض از زنان است. هر چند که والیان فقه پیوستن به این کنوانسیون را حرام می دانند و مفاد این معاهده ی جهانی از اساس با قوانین جمهوری اسلامی مغایرت دارد و پیوستن بدون قید و شرط به معنای لغای کلیه ی قوانین اسلامی مربوط به قصاص و خانواده و حقوق فردی است، اما بی شک می توان از فرصت ایجاد شده برای سازمان یابی علنی حول خواست برابر حقوقی و ارتقا آگاهی بخش وسیع تری از زنان ایران سود جست. بی شک پیوستن به این کنوانسیون خواست اکثریت عظیم زنان ایرانی است. اتحادیه اروپا نیز به اتکای این خواست به طرح موضوع پرداخته است. اما تجربه به ما نشان می دهد که صاحبان قدرت و سرمایه برای تقسیم سود و منافع همواره با هم به توافق می رسند. بدون فشار از پایین و به بیان درآوردن آن در قالب های گوناگون و متناسب با امکانات، شروط اتحادیه اروپا هم به فراموشی سپرده خواهد شد.

جنبش زنان ایران امروز با قامتی استوار و به اتکای خواست نیمی از جامعه ی جوان ایران از آن میزان از توانایی و اعتماد به نفس برخوردار است که با به میان کشیدن عمده ترین خواست های مشترک زنان، نظام و فرهنگ مرد سالارانه ی حاکم بر مردم و حکومت زن ستیز جمهوری اسلامی را با یکی از وسیع ترین و بزرگترین چالش های حیات خود روبرو کند. با به کارگیری اشکال نوین مبارزاتی و سودجویی خردمندانه و متکی به خود از شرایط ویژه ی منطقه و ضعف بی سابقه ی حکومت، می توان روند دستیابی به حقوق برابر زنان را شتاب بخشید. جمهوری اسلامی بزرگترین مانع در راه مبارزه ی هم جانبه و توده ایی با فرهنگ مردسالارانه و خرافه پرستی است. جمهوری اسلامی بزرگترین مانع سازمان یابی گسترده و آزادانه ی زنان در راه پایان بخشیدن به ستم جنسی است. جمهوری اسلامی سرسخت ترین دشمن آزادی های فردی و حق انتخاب است. اما جمهوری اسلامی اکنون در بحرانی ترین دوره های حکومت خود به سر می برد. جمهوری اسلامی دیگر در جغرافیای سیاسی امروز جهان جا و معنایی ندارد. زنان ایران با شدت بخشیدن به اعتراضات خود می توانند در از میان برداشتن این مانع، نقشی کلیدی و تعیین کننده ایفا کنند. کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

## نگاهی مجدد به آکسیون های 15

فوریه

15 فوریه : تولد جنبش توده ای

جهانی صلح

در صفحه 3

روبن مارکاریان

## در ضرورت برپایی کارزار گسترده برای مقابله با اعدام زندانیان سیاسی و برای آزادی آنان!

در صفحه 2

تقی روزبه

## آقای باقرزاده تا بجا حاضرید که در رکاب باشید؟

در صفحه 4

احمد نوین

## بیانیه سیاسی کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران - راه کارگر درمورد انتخابات شوراها

## انتخابات شوراها: "نه" پرتین به کلیت نظام جمهوری اسلامی و تبلور عزم قاطع مردم ایران برای تغییرات بنیادی

انتخابات شوراها شهر و روستا همچنان که انتظار می رفت به يك "نه" پرشکوه مردم به کلیت نظام جمهوری اسلامی و همه جناح ها و گروه های درونی و حاشیه آن تبدیل شد. بیش از 80 درصد مردم در کلانشهرها از رای دادن خودداری کردند. برای درک اهمیت معنای این "نه" پرتین و شکلی که در آن بیان شد، باید به یاد داشت که اولاً: در انتخاباتی مانند انتخابات شوراها به خاطر رابطه نزدیک با ساماندهی اجرائیات عمومی روزمره مردم و خصلت کمتر سیاسی داشتن نسبت به انتخاباتی چون مجلس و ریاست جمهوری بنا به قاعده میزان شرکت مردم بالاتر می رود. ثانیاً رژیم جمهوری اسلامی يك رژیم ایدئولوژیک است با انبوهی از نهادهای لشکری و کشوری و مذهبی و برای گرفتن جواز مشروعیت از مردم در انتخابات ها از صرف پول و بهره برداری از وابستگی های افراد به نهادهای مربوطه و هزینه کردن از کیسه مذهب و شرع حداکثر استفاده را به عمل می آورد. در نظر داشت همین دو عامل کافی است تا معلوم شود که تحریم انتخابات شوراها از سوی اکثریت بالای 80 درصد دارندگان حق رای در حقیقت يك زمین لرزه سیاسی جدید است.

در این انتخابات مردم نه فقط با تحریم گسترده و پرصدا به گونه رهبر سیلی نواختند که پاسخ محمد خاتمی و اصلاح طلبان حکومتی را نیز با کشیده ای جانانه دادند. پیام مردم در این انتخابات روشن بود: ما این حکومت را نمی خواهیم! این نظام با همه داروخته ها و جناح هایش باید گور خود را گم کند. تحریم انتخابات شوراها به معنای آن بود که مردم دیگر از طریق شرکت کردن در انتخابات نمی توانند "نه" خود را به نظام بیان کنند؛ چنین روشی را کارا نمی دانند و دیگر فرق مهمی بین جناح های حکومت و اهمیت چندانی برای اختلافات درونی حکومتگران قائل نمی شوند.

در خلا ناشی از فقدان يك جایگزین مردمی و مورد اعتماد مردم، بسیاری از گروه هایی که مشخصه شان سازشکاری و ناپیگیری در تعیین جایگاه خود در حاشیه نظام و یا قرار گرفتن در اپوزیسیون است، سعی کردند مردم را به بازی در بساط حکومت بکشانند و فراخوان شرکت در انتخابات دادند. "نه" پرشکوه مردم اما نشان داد که مردم اصولاً دیگر میدانی برای بازی سیاسی هیچ فرد، جناح و گروهی در حاشیه نظام برای حفظ نظام قائل نیستند. تحریم پرتین مردم نشان داد که نه حفظ نظام، و نه بازی در چهارچوب آن، بلکه فراتر رفتن از بحران مشروعیت نظام به بحران کنترل با انکا به نافرمانی مدنی و اقدامات فراقانونی اهمیت مرکزی یافته است.

این انتخابات در عین حال گوشمالی بسیار سختی بود برای همه آنها که در شرایط شکل نایافتگی یک جایگزین مورد اعتماد مردم، سعی کردند مردم را مورد استقاده ایزاری قرار دهند. اصلاح طلبان حکومتی که محری اصلی این انتخابات بودند با تأیید صلاحیت تعدادی از افراد حاشیه نظام تلاش کردند نتور انتخاباتی را گرم کنند و با وعده و وعید مردم را به پای صندوق ها بکشانند، اما مردم با دست رد زدن به آنان نشان دادند که به هیچ گروه و جناحی چک سفید و کارت اعتباری ندهاند و اسیر بازی های جناحی نمی شوند.

قضایوت درخشان انبوه دهها میلیونی مردم ایران در مورد همه شرکت کنندگان و مدافعان شرکت در انتخابات شوراها معنای دیگری هم داشت: مردم اگر چه از فشار استبداد و دیکتاتوری، و از نیرنگ بازی های گروههای تشنه قدرت خسته و منزجرند، اما معیار داورى شان نه حرف است، نه ادعا و نه این گونه فراخوانی غالباً به دیده اعتماد نمی نگرند. تحریم تقریباً یکپارچه انتخابات بازتاب نیروی شگرف منفی توده های اعماق بود، و این نیرو عالی ترین گوهر خرد تجربی اکثریت عظیم ملت هوشمند ایران است که "نه" آنان را به شعله ای فروزان در قعر تباهی های نظام جنایتکار جمهوری اسلامی تبدیل می کند.

این بی اعتمادی امیدبخش به قیام سالاران و مدعیان رنگارنگ، زمانی خواهد بالید و بلوغ خواهد یافت که بتواند بدون ایجاد وقفه در پیکار مردم علیه استبداد، هر طرح و نقشه ای، هر راهبرد و هر راهکاری را نیز در درون و بیرون حکومت دربرگیرد که از درون خواست ها و مطالبات همین اکثریت عظیم مردم برنخاسته باشد و سخنگویان، نمایندگان معتمد و برخاسته از درون پیکار روزمره قشرهای مختلف مردم با استبداد حاکم نباشند. این بی اعتمادی مردم به موج سوران و مستبدین قالب و مغلوب، هنگامی می تواند شکوفه دهد که ترجمان اثباتی اش سنسگریندی توده ای حول خواست ها و مطالبات خود مردم باشد و به مبارزات افراقانونی مردم برای عبور از بحران مشروعیت به بحران کنترل حکومت شتاب دهد.

تحریم پرشکوه انتخابات شوراها نشان داده است که، ایجاد ابزارهای فراگیر ارتباطی برای پیوند اعتراضات جنبش های مختلف آزادیخواهی و برکنشیدن صدای سازمانگران و فعالین برخاسته از درون این جنبش ها، عاجل ترین، فوری ترین و حیاتی ترین وظیفه همه نیروهای مردمی و آزادیخواه است. تنها از این طریق است که نیروی شگرف "نه" قاطع و پرطنین توده های دهها میلیونی مردم ایران فرصت می یابد تا اراده خود را در قالبی که مناسب شان و توان حضور مستقل اش در تعیین سرنوشتش باشد، متجلی و متبلور کند.

## در ضرورت برپایی کارزار گسترده برای مقابله با اعدام زندانیان سیاسی و برای آزادی آنان!

### تقی روزبه

رژیم جمهوری اسلامی با ردیگر به جنباتی تازه دست یازید و روز دوم مارس (11 اسفند) محمد گلایبی یکی از زندانیان سیاسی در شهرسفر را که چهارسال پیش بجرم هواداری ازکومه دستگیر ساخته بود به دار آویخت. این دومین اعدام از این نوع در کمتر از دو هفته است. علاوه بر این براساس اخبار منتشرشده چند نفر از دانشجویان زندانی در اوین نیز محکوم به اعدام شده اند و بیم آن میرود که حتی برخی از آنان اعدام شده باشند یا هر لحظه اعدام شوند.

پس ضرورت افشاگری و مقابله نیرومند و موثر با اعدام ها فقط مساله مربوط به آینده نیست. بلکه مساله اکنون است که بی تردید در فرایند توسعه خود دیروز و امروز و فردا را بهم متصل میکند.

\*\*\*\*\*

بی گمان اقدام به اعدام درفضای سیاسی اکنون ایران، دارای معنا و هدف های ویژه ای است که درنگ بر روی آنها حائز اهمیت است:

**الف-** اگر این اعدام ها از شهر بزرگی چون تهران شروع می گشت احتمالاً بازتاب گسترده تری می یافت و مقاومت وسیع تری را برمی انگیزت و البته درست بهمین دلیل است که رژیم در پی یک دور آزمون و خطا برای پیش برد سیاست ارباب و اعدام، نقاط دور از مراکز اصلی را برای شروع این سیاست تبهکارانه و ضدانسانی خود برگزیده است، تا بزعم خود بابرانگیختن حساسیت و مقاومت کمتری آنرا فراگیر کند.

**ب-** سیاست ارباب از طریق اعدام زندانیان سیاسی و اعدام های خیابانی ظاهراً غیرسیاسی جوانان با اتهامات واهی، برای متوقف کردن مارش میلیونی شهروندان برای بزرگکنشیدن و براندازی حکومت تاریک اندیشان، منتهاست که در دستور کار رژیم قرار گرفته است. در راستای سیاست فوق میتوان این نکته را نیز اضافه کرد که شروع سیاست سرکوب و اعدام از شهرهای کردستان ایران، در عین حال بطور اخص بازتاب دهنده نگرانی رژیم از خیزش های اعتراضی خلق کرد و زهر چشم گرفتن از آنان، در شرایطی است که بدلیل احتمال قریب الوقوع بودن تهاجم دولتهای آمریکا و انگلستان به کشور عراق، منطقه مزبور آبستن تحولات مهمی است.

**ج-** گرچه در اعدام های انجام گرفته اراده جناح حاکم و قوه قضائیه دست بالا را دارد، اما اصلاح طلبان نیز از طریق تلاش بی شائبه شان برای ارائه چهره مزورانه ای از رژیم در انظار جهانی مبنی بر پای بندی در رعایت حقوق بشر و نیز با توطئه سکوتشان در برابر جنایتهای بزرگی در واقع شریک دزد قافله محسوب میشوند

**د-** اگر در نظر بگیریم که اعدام ساسان آل کنعان در 19 فوریه همزمان با حضور هیئتی از سوی سازمان ملل در ایران صورت گرفت و اعدام محمد گلایبی در دوم مارس نیز بفاصله کمی پس از اتمام ماموریت مرحله اول این هیئت و در پی خروج این هیئت از کشور وقوع یافت، آنگاه به پیام نهفته در این اعدام ها بهتر پی خواهیم برد. پیامی که در برگیرنده اوج بی اعتنائی رژیم به افکار عمومی بین المللی از یکسو و القاء این تصور به شهروندان و فعالین مخالف از سوی دیگر است که مبدا ناپرهیزی کرده و بفکر مقایسه وضعیت کنونی با اواخر حکومت شاه ولحطات عقب نشینی وی در برابر مردم و مجامع جهانی حقوق بشر بیفتند.

**ه-** واقعیت تلخ دیگر عدم حساسیت لازم جنبش دانشجویی و دیگر نیروها و جنبشهای اعتراضی داخل کشور به این گونه اعدام هاست. اگر در نظر بگیریم که حرکت کوی دانشگاه و جنبش اخیر دانشجویی در رابطه با بستن روزنامه سلام و صدور حکم اعدام آغاچاری آغاز گردید، و البته در ادامه خود به خواست آزادی کلیه زندانیان سیاسی فرارونید، آنگاه به غیرقابل فهم بودن سکوت این جریانات در برابر اعدام های انجام شده در کردستان خوبی پی خواهیم برد. بی تردید اگر اتخاذ تاکتیک فوق یعنی شروع اعتراضات باهدف کاهش هزینه های حرکت در آن شرایط مشخص قابل فهم باشد، اما ادامه این سکوت در شرایط کنونی قابل توجیه نبوده و پذیرفتنی نیست. دانشجویان در شعارها و سخنرانی های خود تهدید میکردند که اگر هرآینه حکم اعدام آغاچاری لغو نشود اعتراضات خود را مجدداً شروع خواهند کرد. گرچه آن حکم تحت فشار جنبش اعتراضی لغو گردید، اما سیاست اعدام زندانیان سیاسی ادامه یافته و به مرحله عمل نیرسیده است. باین ترتیب اگر درخواست آزادی زندانیان سیاسی یکی از شعارها و یکی از مطالبات عمومی جنبش دانشجویی محسوب گردد، پای بندی باین شعار برخورد مسئولانه تری را

از سوی نیروهای آزادیخواه و جنبش دانشجویی می طلبد. نمی توان دم از دموکراسی و ضرورت برپایی "جبهه دموکراسی" سخن راند و در همان حال نسبت به این گونه رفتارهای عمیقاً ضد دموکراتیک و اکثشی نشان نداد. بی تردید اجرای حکم در سنج و یا سفر جزئی از یک سیاست عمومی است و در صورتی که رژیم در دست اولیه خود پاسخ کوبنده و نیرومندی را دریافت نکند، این شتر در خانه سایرین نیز خواهد خوابید و در نوبت های بعدی سراغ اجرای حکم اعدام در مورد زندانیان دانشجو و سایر مبارزین و مخالفین موجود در نقاط دیگر کشور نیز خواهد آمد.

**و-** از همین رو اعتراض علیه سیاست ارباب و مقابله با اعدام زندانیان سیاسی را نه فقط نیروهای داخل کشور و بویژه جنبش دانشجویی لازم است در راس مطالبات خود قرار دهند، بلکه جنبش اپوزیسیون آزادیخواه نیز باید شهم شایسته خود را در مبارزه علیه اعدام و آزادی زندانیان سیاسی بعهده گرفته و آنرا در راس فعالیت های خود قرار داده و باتمامی توان خود برای راه اندازی و تداوم آن تالظه رسیدن به هدف از پای نه نشیند. وبالاخره در انتهای این نوشته باید باین نکته اشاره کنم که بی تردید شعار آزادی زندانیان سیاسی و مقابله با حکم اعدام همانگونه که تجربه های عملی نشان داده است- دارای پتانسیل بالای بسیج کنندگی بوده و میتواند ریل و بستر مناسبی برای پیشروی و شروع همکاری گسترده کلیه نیروهای آزادیخواه چه در داخل و چه در خارج کشور فراهم سازد. از این رو بر اپوزیسیون آزادیخواه است که حول این شعار که در روند گسترش خود دارای شاخه ها و عرصه های گوناگون و بسط یابنده است، گرد آیند و بشیوه جنبشی و فراگیر و بدور از شرط قرار دادن برنامه های حداکثری و یا چند مضمونه و بدور از پلاقرم و یا ساختارگرایی های مرسوم دست و پاگیر، بشیوه پلورالیستی از طریق مشارکت دادن کلیه نهادها و تشکلهای افراد و سازمانهای مدافع دموکراسی و آزادی، و از طریق ترکیب انواع بی شمار ابتکارات و اشکال مناسب اعتراضی در سطح بین المللی و پیوندان با مقاومت ها و حرکت های اعتراضی و نیز نیروهای سیاسی مبارز و رزمنده داخل کشور، به کارزار گسترده و مداوم مبارزت

ورزند

### کمک مالی

حیدر زاغی فرانسه 200 ایرو

### نگاهی مجدد به آکسیونهای 15 فوریه

15 فوریه: تولد جنبش توده ای جهانی

### صلح

### روین مارکاریان

تظاهرات جهانی علیه جنگ در 15 فوریه، بزرگترین تظاهرات صلح در دوره پس از جنگ دوم جهانی است که به طور همزمان در چهار گوشه جهان برگزار شد. تصمیم برای آکسیون جهانی 15 فوریه در ماه نوامبر گذشته در "فورم اجتماعی اروپا" در فلورانس گرفته شده و سپس در سومین "فورم اجتماعی جهانی" در پرتوآلگر به عنوان روز کانونی کردن اقدامات صلح آمیز در سراسر جهان مورد توافق همه نیروهای شرکت کننده قرار گرفت.

در سراسر نقاط جهان فعالین جنبش جهانی ضدسرمایه داری از طریق شرکت در ائتلاف های بزرگ ضد جنگ توانستند وسیعترین بسیج جهانی را انجام دهند.

مفید خواهد بود که نگاهی مختصر به بزرگترین آکسیون‌های انجام شده بیان‌دازیم. زنجیره زنجیره آکسیون‌های ضدجنگ با تظاهرات ملیون در استرالیا شروع شد که در آن 150 هزار نفر شرکت کردند. این بزرگترین تظاهرات ضدجنگ در تاریخ استرالیا بود. دو روز بعد 200 هزار نفر در سیدنی در تظاهرات دیگری شرکت جستند.

تظاهرات صلح بیش از همه در چهار کشور که حکومت‌های آن‌ها در ائتلاف برای حمله به عراق قرار دارند یعنی آمریکا، ایتالیا، انگلستان و اسپانیا شاخص بود.

در آمریکا، حدود نیم میلیون نفر در نیویورک، 200 هزار نفر در سان‌فرانسیسکو، صد هزار نفر در لوس‌آنجلس شرکت کردند. علاوه بر این سه آکسیون مهم و مرکزی در حدود 300 شهر آمریکا تظاهرات ضدجنگ که توسط ائتلاف بزرگ ضدجنگ سازمان داده شده بود انجام شده و به این ترتیب در قلب امپراطوری مخالفت با جنگ به ابعاد میلیونی به خود گرفت.

در انگلستان کشوری که در اروپا متحد اصلی دولت آمریکا در تدارک سیاسی، نظامی و تبلیغاتی جنگ است دو میلیون نفر در لندن و هشتاد هزار نفر در گلاسکو در تظاهرات شرکت کرده و به این ترتیب بزرگترین تظاهرات در تمامی تاریخ انگلستان به وقوع پیوست. این نمایش عظیم مخالفت ضربه محکمی به تونی بلر بود به طوری که در آمارسنجی‌ها محبوبیت او به پایین‌تر حد ممکن سقوط کرد.

در ایتالیا، که انتظار می‌رفت یک میلیون نفر در تظاهرات شرکت کنند تعداد شرکت‌کنندگان به مرز سه میلیون نفر رسید. تظاهرکنندگان از نقاط مختلف ایتالیا به رم می‌آمدند تعدادشان به اندازه‌ای زیاد بود که در کلیه ورودی‌های رم رامبندان‌های چندساعته به وجود آمده بود به طوری که تعداد بسیار زیادی تنها در پایان تظاهرات توانستند خود را به مرکز رم برسانند. به این ترتیب تظاهرات رم به بزرگترین تظاهرات در تمام تاریخ پس از جنگ دوم جهانی ایتالیا مبدل شد.

اسپانیا، بنا به گزارش سازمان دهندگان حدود شش میلیون نهمصدوسی هزار نفر در 57 شهر، در تظاهرات شرکت کردند. کانون اصلی تظاهرات در بارسلون بود که حدود 2 میلیون نفر در آن شرکت داشتند. بارسلون چنان از جمعیت مالا مال شده بود که در مرکز شهر برای جمعیت هر دم افزوده شونده تنها خیابان‌های فرعی منتهی به مرکز شهر و تظاهرات باقی مانده بود. در مادرید یک میلیون، والنسیا پانصد هزار، سویل دویست و پنجاه هزار نفر گرد آمده بودند.

در همه شهرهای مهم اروپا اعم از غربی و شرقی در روز پانزده فوریه آکسیون‌های ضدجنگ برگزار شد که از میان شاخص‌ترین‌ها عبارت بودند از آلمان که در برلین جمعیتی بالغ بر نیم نفر در تظاهرات شرکت کردند، در فرانسه 250 هزار نفر در پاریس و نیم میلیون نفر در 72 شهر دیگر فرانسه، آتن 250 هزار نفر، استکهلم 120 هزار نفر، ایرلند 100 هزار نفر، لیسبون صد هزار نفر و باید به آن تظاهرات در یازده شهر دیگر پرتغال را نیز اضافه کرد، بوداپست شصت هزار نفر، اسلو شصت هزار نفر، فنلاند 30 هزار نفر در هلسینکی، سوئیس 40 هزار نفر در برن، ایسلند 4 هزار نفر (مجموع جمعیت ایسلند 180 هزار نفر است و ...)

برای یادآوری ابعاد جهانی این تظاهرات کافی است که به تظاهراتی مهمی که در توکیو، نیوزیلند، مالزی، فیلیپین، سنگاپور، هند، کشورهای عربی خاورمیانه، اسرائیل (که یهودیان و فلسطینی‌های ضدجنگ همراه هم در تظاهرات شرکت کردند)، مسکو، ژوهانسبورگ (آفریقای جنوبی)، مصر، مکزیک

تا کانادا) در مونترال تعداد تظاهرکنندگان در هر هوای 20 درجه زیر صفر به صدو پنجاه هزار نفر رسید (انجام شده، اشاره کرد.

پانزدهم فوریه به این ترتیب در تاریخ قرن بیست و یکم به عنوان روزی ثبت خواهد شد که در آن یک جنبش جهانی توده‌ای برای صلح علیه جنگ‌افروزی جهان‌خوارانه امپریالیسم آمریکا پا به عرصه ظهور نهاده است!

به لحاظ ابعاد و گستردگی، جنبش صلح جدید تنها با جنبش علیه جنگ آمریکا در ویتنام قابل مقایسه است. اما تفاوت این دو جنبش در آن است که اولاً، جنبش ضدجنگ ویتنام پس از شروع جنگ، کاربرد سلاحهای کشتار جمعی در ابعاد وسیع علیه مردم ویتنام توسط ارتش آمریکا، کشتار بیرحمانه مردم ویتنام و هندوچین و نیز تلفات وسیع ارتش آمریکا شروع شد در حالی که جنبش صلح کنونی خصلت پیشگیرانه داشته و در دوره تدارک جنگ علیه عراق آغاز شده و دوران نضج خود را می‌گذراند. ثانیاً، موتور محرک جنبش ضدجنگ ویتنام جنبش دانشجویان و جوانان بود در حالی که موتور محرک جنبش صلح کنونی جنبش ضدسرمایه‌داری جهانی است که از بیش دو سال پیش، یعنی سیاتل، شکل گرفته است و ثالثاً، جنبش صلح ویتنام اساساً در سطح جنبش جوانان باقی ماند در حالی که جنبش صلح کنونی یک جنبش توده‌ای است که تمامی بخشهای جمعیت شهروندی دنیا از پیرو جوان، از احزاب سیاسی تا سندیکاها، از جنبش‌های اجتماعی تا کمیته‌های شهروندی برای صلح در آن شرکت دارند. رابعاً، جنبش صلح دوره جنگ ویتنام اساساً به کشورهای اروپای غربی و آمریکا محدود بود در حالی که جنبش صلح کنونی از اقیانوسیه تا قاره آمریکا یعنی در تمامی جغرافیای جهان امروز گسترده است. و خامساً، جنبش صلح علیه جنگ ویتنام در مدار صعودی پیروزی‌های پی در پی جنبش‌های رهاپخش در پس از جنگ جهانی دوم و حضور بلوک شرق به عنوان یک ابرقدرت جهانی نضج گرفت در حالی که جنبش جدید صلح پس از دیوار برلین و فروپاشی بلوک شرق و نامساعدترین شرایط ممکن از لحاظ تعادل قوای جهانی و تهاجم ایدئولوژیک سرمایه جهانی پا به عرصه ظهور نهاده و به این ترتیب باید به عنوان سرآغازی برای یک مقاومت توده‌ای جهانی علیه سرمایه‌داری جهانی قلمداد گردد.

اما چه عواملی زمینه ساز جنبش صلح کنونی‌اند! اولاً، خصلت تهاجمی دولت آمریکا برای گسترش امپراطوری در سرتاسر جهان از طریق اعمال سرکردگی بلامنازع این دولت و دیکته کردن آوامر و منافع‌اش به دول دیگر، عزل و نصب دولت‌ها و تغییر حکومت‌هایی که از نظر منافع جهان‌خوارانه دولت آمریکا نامطلوب و یا یاغی قلمداد می‌گردند \_ آن هم به شیوه استعمار قرون شانزدهم و هفدهم یعنی به شیوه کشتی‌های توپ‌دار \_ قبضه کردن ثروت‌ها و منابع استراتژیک جهان از جمله نفت خلاصه این که دولت بوش که نماینده محافظه‌کارترین بخش هیئت حاکمه آمریکا است کلیه خصائل سلطه‌جویانه، انحصارگرانه و جهان‌خوارانه طبقه‌حاکم آمریکا را به افراطی‌ترین و تهاجمی‌ترین شکل ممکن نمایندگی می‌کند. عواقب این سیاست عبارتست از نفی حق حاکمیت ملت‌ها، نفی حقوق شهروندان برای تعیین حکومت خود! ثانیاً، سیاست تهاجمی دولت آمریکا در شرایطی انجام می‌شود که جنبش برای دمکراسی و حقوق شهروندی برابر جهان‌گستر شده و به مدد انقلاب در نظام ارتباطات جهانی، آحاد دنیای معاصر ما به شکل تنگاتنگی به هم متصل می‌شوند. اگر چه نظام رسانه‌ای جهانی در تسلط انحصارات و به ویژه انحصارات آمریکایی است و آن‌ها تلاش می‌کنند تا

سیاست‌های سلطه‌جویانه و جهان‌خوارانه را در زوروق بست‌مبندی کرده و به خورد افکار عمومی دنیا بدهند اما پژواک ارزش‌های آزادی‌خواهانه و برابر طلبانه سد سانسور استبداد و هم سانسور افکار می‌شدند. این شکسته و در چهارگوشه جهان طنین افکن شده است.

درست در چنین مرحله‌ای از تحول در جهان بازگرداندن دنیا به شیوه حکمرانی استعماری قرون شانزدهم و هفدهم مسلماً مقاومت بر می‌انگیزد! این تضاد که در یک قطب آن شهروندان جهان امروز قرار دارند که کم تر می‌توان آن‌ها را فریب داد و در سوی دیگر سیاست مبتنی بر چماق و کشتی‌توپ‌دار دولت آمریکا، موجب فراوانیدن مقاومتی شده است که در پانزده فوریه خود را در تظاهرات میلیونی ضدجنگ نشان داد. عمومی‌ترین شعارهای این تظاهرات عبارت بود از نفی سیاست جنگ‌طلبانه دولت آمریکا و نیز نفی جنگ برای نفت که نشان دهنده آگاهی مردم از مقاصد سودجویانه دولت آمریکا است.

نظام رسانه‌ای جهانی که خود تحت تسلط سرمایه‌های آمریکایی است تلاش کرد که این تظاهرات را به عنوان تظاهرات ضدآمریکایی منعکس سازد. این در حالی است که نمایندگان کمیته‌های صلح آمریکایی در همه تظاهرات مهم در اروپا و نیز برخی نقاط دیگر جهان شرکت کرده بودند. در همه مراکز عمده تظاهرات شعارهای شرکت‌کنندگان متوجه سیاست بوش بود و نه آمریکائیان که خود بخش مهمی از آن‌ها نه تنها با جنگ مخالفند بلکه خود در تظاهرات ضدجنگ در بیش از 300 شهر آمریکا شرکت کردند.

واقعیت این است که قبل از شروع جنگ، بوش و متحدانش اولین نبرد را، نبرد برای جلب افکار عمومی را، باخته‌اند. پیروزی نظامی مانند بسیاری از موارد این چنینی می‌تواند معادل شکست سیاسی باشد!

سیاست‌های دولت بوش نه فقط مقاومت عظیم جهانی در سطح توده‌ای برانگیخته است بلکه موجب شکاف در اردوی هم پیمانان دولت آمریکا شده است که نمونه بارز آن شکاف در ناتو و نیز مخالفت اکثر اعضای دائم و دوره ای شورای امنیت با سیاست دولت آمریکا مبنی بر دریافت چک سفید برای شروع جنگ علیه عراق با مجوز سازمان ملل است. این شکاف‌ها به نوبه خود شرایط و زمینه مساعدتری برای جنبش به وجود می‌آورد!

تظاهرات ضدجنگ نقطه تولد یک جنبش جهانی توده‌ای علیه سیاست‌های افراطی و مهارگسیخته هیئت حاکمه کنونی آمریکاست. مردم جهان نشان می‌دهند که دست رد به سینه جنگ افروزان امپراطوری آمریکا می‌زنند!

### آقای باقرزاده تا بکجا حاضرید که در رکاب باشید؟ احمد نوین

به جرات می‌توانیم بگوئیم که اولین قربانی جنگ ها ، حقیقت است . لذا باید هوشیار باشیم که در پس جوارو ، جنجال و بوق و کرناى جنگ طلبى هاى امریکا ، در دام تفسیرهایی که در حین اعتراف به کراهت جنگ ، آنرا به گونه ای ضرورت " تاریخی " معرفی مینمایند و یا پنهان و آشکار آقاء مینمایند که این جنگ کریه مینواند به رسالتی تاریخی منجر شود ، گرفتار نگردیم .

لذا در رابط با اظهار نظرهایی که خواسته و یا ناخواسته چنین القائاتی را پراکنده مینمایند، باید با دقت بیشتری تامل کرد ، بی تفاوت نبود و در صورت ضرورت به افکار عمومی هشدار داد . هدف از نگارش این مقاله نیز همانگونه که از تیتر آن بر میآید، هشدار به آقای باقرزاده ، در مورد مقاله اخیر ایشان تحت عنوان " چرا ایرانیان علیه جنگ

بر نمی خیزند . است . اما قبل از ورود به موارد مشخص این مقاله ، اشاره به چند نکته ، خالی از فایده نخواهد بود .

اول آنکه ، برای گفتن حقیقت به مردم ستمدیده جهت خدمتگزاری به آنان ، باید شجاع بود . دوم آنکه در دفاع از منافع مردم ، میبایست هوشیار بود و عاقبت آنکه چیزی عرضه نشود که با هیچ شاهد و مدرکی نتوان آنرا اثبات کرد !

اما ، برای خدمتگزاری به مردم ستمدیده ( و نه ستمگران ) باید در برابر قدرتمندان ( آشکار و پنهان ) سر فرود نیاورد . و بعلاوه سرکوب شدگان را به امید واهی تحت اما و اگر ، دلخوش نکرد .

هر چند که میدانیم شجاعت و هوشیاری و گمراه نکردن مردم و خوداری از طرح مسائل غیر واقعی و گمراه کننده ( که بعضاً چشم پوشیدن از موقعیت های واقعی و یا احتمالی را میتواند بدنبال داشته باشد ) میتواند به چشم پوشیدن از موقعیتهای واقعی ، منجر شود . ایستادن شجاعانه و هوشیارانه در صفوف لگدمال شدگان ، میتواند به گذشتن از شهرت در میان " مشاهیر " و با از دست دادن هرگونه شهرتی منجر شود . با این مقدمه ، توجه شما را به مقاله فوق الذکر " چرا ایرانیان علیه جنگ بر نمی خیزند " جلب مینمایم .

آقای حسین باقرزاده ، در این مقاله در اشاره به جنگ امریکا بر علیه عراق ، بدرستی متذکر میشود که : " نبردی که اکنون در پیش است سرنوشت ساز خواهد بود و اثرات دراز مدتی بر منطقه و روابط جهانی باقی خواهد گذاشت " و در ادامه با اشاره به تظاهرات مخالفین جنگ امریکا در 15 فوریه 2003 " در حدود 600 شهر کوچک و بزرگ جهان علیه این جنگ " و بعلاوه اثرات این جنگ از جمله در رابطه با مردم ایران و .... اینکه " حمله امریکا به عراق به هر دلیلی که صورت بگیرد به خاطر آزادی مردم عراق نیست " و تجاوزگرانه و ماجراجویانه خواهد بود و نمیتوان این حمله را توجیه کرد ، به ناگاه در انتهای مقاله ، چند حکم و احتمال را مطرح مینماید . ( بدون ارائه هیچ توضیح ، آمار و تحقیقات موثق و قابل اطمینانی . ) و مقاله را به پایان میبرد .

احکام و احتمالاتی که به ششوی مغزی و یا القا فکر بیشتر شباهت دارد ، تا ارائه یک تحلیل متکی بر واقعیات قابل اثبات . آقای باقرزاده مینویسد " اگر این جنگ به سقوط صدام و استقرار دموکراسی بیانجامد .... " یا آنکه " جنگهای زیادی به آزادی ملت ها منجر شده است " .

آیا ایشان صاحب قلم تازه کاری است؟ آیا در مورد مطلب کم اهمیتی قلم را بخدمت گرفته است؟ آیا تمامی اطلاعات و اخبار حاکی از این نیست که متأسفانه اپوزیسیون متشکل و مترقی رژیم عراق ، آنچنان نیرویش محدود، و آنچنان پراکنده است و در مقابل یکدیگرند، که تا بحال حتی در مقابل افکار عمومی جهان نیز نتوانسته اند، لاقلاً ! در تبلیغات خود را بعنوان آلترناتیو قابل محاسبه عرضه نمایند؟ پس تخیلاتی نظیر " اگر این جنگ به ... استقرار دموکراسی در عراق بیانجامد " با تکیه به کدام نیروی مترقی و موثر واقعاً موجود عراق ، به خواننده عرضه میشود؟

البته امید اینست که منظور آقای باقرزاده ، جنگ سالاران ، ژنرالهای فراری سابق صدام و یا وابستگان به قدرتها در کشورهای متروپل نباشد . هرچند که تعدادی از آنان را در کنار " شخصیتها و نیروهای معتدل " و یا غیر ارتجاعی و ... در یک مجموعه نامتجانس در انگلستان جمع کردند ، و نتیجه ای نیز حاصل شان نشد .

آیا آقای باقرزاده نمیداند که بنابر " طرح هشت مرحله ای واشنگتن برای حضور 18 ماهه امریکا در عراق " قرار است که یک ژنرال امریکائی گارتر

پس از پیروزی امریکا در جنگ بر علیه عراق ، بر مسند قدرت در بغداد بنشیند؟ مطلبی که بواقع سناتور جوزف لیبرمن در هشدار خویش به جورج بوش ، به آن طرح اشاره دارد .

( اگر نویسنده مقاله مورد بحث میدانند که قاعدتا باید بدانند ، آنگاه اشاره به اینکه " اگر این جنگ به سقوط صدام و استقرار دموکراسی در عراق بیانجامد " ، چه معنایی دارد؟ آیا ایشان تلاش کرده است که با ذکر کلمه اگر ، " امکان استقرار دموکراسی " در عراق را تحت لوای حاکمیت ارتش امریکا و " عمل خطرناک ، ماجراجویانه و تجاوزگرانه " امریکا ، از جمله احتمالات قلمداد کند؟ و یا آنرا در فکرها القا نماید؟ علاوه بر اینها ، اکنون که نویسنده نیز اشاره به " عمل خطرناک ، ماجراجویانه و تجاوزگرانه " امریکا مینماید و اکثریت جهانیان نیز میدانند که قصد هیئت رهبری امریکا و در راس آنها جورج دبلیو بوش ، چپاول عراق و اسارت مردم آن کشور است ، اصولاً طرح این مبحث که " جنگ های زیادی به آزادی ملت ها منجر شده است " ، در چنین شرایطی ، به چه منظوری است؟ کلی گوئی در موقع پرداختن به امر مشخص ، آنهم از طرف صاحب قلمی با تجربه ، آیا جز شبهه القا آن " فکر کلی " در ذهن خواننده ، خدمت دیگری میتواند انجام دهد؟

آیا همه شواهد و قراین به اضافه تحرکات نظامی ارتش امریکا ، دلالت بر این ندارد که امریکا مصمم به اشغال عراق و تحمیل شرایط اسارتباری به مردم ستمدیده آن کشور است؟ و آیا چنین بستر سازی های نمی تواند در خدمت " تئوریک " آن تجاوزات قرار گیرد؟

اما احکام سؤال برانگیز مقاله مورد اشاره ، به همین جا ختم نمیشود . نویسنده در انتها با اشاره به این واقعیت که نفرت عمومی از رژیم حاکم قوی است ، نتیجه میگردد که بخش بزرگی از مردم ایران " به کسی مانند پریزینت بوش به صورت یک منجی نگاه میکند " .

اولاً در نظر سنجی مورد جدالی که در ایران انجام گرفته است ، اکثر کسانی که در مورد امریکا نظر داده اند، در کنار بلامانع دانستن ارتباط ایران با امریکا ، شک و سوظن خویش از بی صداقتی امریکا را ، پنهان نکرده اند . نظر سنجی دیگری نیز انجام نگرفته است ، مگر اینکه ایشان اطلاعاتشان از مراکز تغذیه میشود ، که غیر قابل اعلام است !!

ثانیاً ، کدام عقل سلیم می پذیرد که بخش بزرگی از مردم ایران ، جورج بوش جنگ طلب را ( که حتی تعدادی از متحدین و همراهان سابق اش نیز ، دست رد بسینه اش زده اند ) نجات دهنده خویش میشناسند؟ آیا صادر کردن احکامی این چنین ، بازی در بساط جنگ طلبان و مرتجعین و متحدین آنان نیست؟ اما آخرین حکم حسین باقرزاده ، نه تنها صادقانه و عاقلانه نیست ، بلکه خطرناک نیز هست . بدتر از همه اینست که آنرا به بخش بزرگی از مردم ایران نیز نسبت میدهند ؛ " بخش بزرگی از مردم ..... حاضرند به خاطر رهائی از دست حکام خود ، یک جنگ شیمیائی و یا هسته ای را بخرند " 0 آیا این حکم خارج از عقل نیست؟ آقای باقر زاده این حکم را از کجا پیدا کرده است؟

اصولاً پس از حمله اتمی امریکا به ژاپن در پایان جنگ بین الملل دوم ، که از جانبی به خاطر قدرت نمائی و از جانب دیگر برای آزمایش بمبهای جدید با قدرت ویرانگری بی سابقه بود دیگر جهان متمدن ، خواهان استفاده از بمب اتمی نبوده است . ( هوایماهای امریکائی ، با بمب ساخته شده از " ارنیوم " در ششم اوت 1945 در هیروشیما ، و سپس با بمب ساخته شده از " پلوتونیوم " در نهم اوت 1945 در ناگازاکی ) که حاصل آن از جمله

کشته شدن صدها هزار نفر و مصدوم شدن تعدادی به مراتب بیش از اینها بود ( ، دیگر جهان متمدن ، خواهان استفاده از بمب اتمی نبوده است .

آیا مردم ایران تھی از مغز گشته اند ، که از انفجارات بمب های شیمیائی و اتمی در کشورشان و آثار مخرب آن استقبال کنند؟ و یا به قول آقای باقرزاده " خطر را تحمل کنند " ! قصد من از نگارش این سطور تخریب و یا اهانت کردن به ایشان نیست . اصولاً سقوط افراد مورد احترام ، به صدور احکام خطرناک و یا القا آن در اذهان عمومی ، باعث خوشحالی انسان نیست . اما توجه دادن افکار عمومی به زمینه سازی القانات خطرناک و نامعقول به ویژه آنجا که سرنوشت ملتها مطرح است \_ از وظائف انسانی است .

اما از آنجا که قصد از نگارش این مقاله ، توجه دادن افکار عمومی به القانات خطرناک مورد اشاره بود . لذا پرداختن به خشونت و کشتار رژیم عراق تحت حاکمیت حزب بعث آن کشور ، و با سرکوب و خفقان ضد بشری ج.ا.ا ، که در طول حیات خونین این رژیمها ، بوضوح به آگاهی افکار عمومی رسیده است ، در این نوشتار ضرورتی نیافته است .

در انتها لازم است که دو نکته اساسی مورد اشاره قرار گیرد . اول آنکه لاقلاً تجربیات یک قرن گذشته مردم ایران ، برای دستیابی به استقلال ، آزادی ، عدالت اجتماعی و برابری طلبی نشان داده است که هرگاه این مبارزات گوشه چشمی و یا تکیه ای به قدرتهای استعماری و یا امپریالیستی داشته است ، نتیجه آن چیزی جز فاجعه و شکست برای مردم ایران نبوده است .

دوم اینکه ؛ در رابطه با تعیین سرنوشت در کشورهای جهان ، این خود مردم آن کشورها ( و تنها خود آنان ( هستند که حق دارند در این رابطه تصمیم بگیرند و آنرا به مورد اجرا در آورند .

مردمانی که با توهم و یا با تکیه به امدادها و یا دخالت نظامی \_ اقتصادی رژیمی از کشور دیگر ، رژیم حاکم در کشور خویش را بزیر کشیده اند ، به شهادت تاریخ ، سلطه کشور دیگری را بر سرنوشت خویش هموار نموده اند . در نتیجه بلافاصله آن و یا دراز مدت آن ، بجای آزادی ، آبادانی و شکوفائی ؛ نصیبشان تحمل غارت نیروی کار ، چپاول ثروت های و منابع اقتصادی شان توسط تجاوزگران ، بوده است . و این سرنوشتی است که که با گذشتن بیش از یک قرن از بیداری مردم ایران ، شایسته مردم کشور ما نیست . دوم مارس 2003 برابر یازدهم اسفند 1381 \_ اسنکهلم

